

فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، پاییز ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۳، ص ۲۵ - ۴۸

کوفه و تحولات سیاسی صدر اسلام

سیمین قربانپور دشتکی*

نقش کوفه در جریان‌های سیاسی جهان اسلام و فراز و فرودهایی که در طی آن، برای آن شهر ایجاد شد، حائز اهمیت زیادی است. شناخت چگونگی شکل‌گیری شهر کوفه و اوضاع اجتماعی آن در یک دوره پرهیجان از تاریخ اسلام (از سال ۱۷ هـ تا پایان خلافت حسن بن علی علیه السلام) تأثیر فراوانی در فهم شرایط سیاسی، اجتماعی حاکم بر کوفه در دوره انتقال خلافت از حسن بن علی علیه السلام به معاویه دارد. در این مقاله تحولات تاریخ صدر اسلام در کوفه با تأکید بر دوره خلافت امام حسن بن علی علیه السلام مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: عمر، کوفه، امام علی علیه السلام، خوارج، معاویه، امام حسن علیه السلام.

مقدمه

کوفه به دستور عمر، در سال هفدهم هجری به سبب دارا بودن ویژگی‌های جغرافیایی و استراتژیک، بنا شد. عمر به این شهر علاقه و امید زیادی داشت تا جایی که آن را سرور شهرهای اسلامی نامید. اما گذر زمان کوفه را به مبدأ بسیاری از تحولات جهان اسلام تبدیل کرد. برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد کوفه، چون یک دست نبودن جمعیت آن، باعث برخورد منافع گروه‌ها و قبایل مختلف این شهر شد، چنان‌که از زمان تأسیس تا زمانی که به عنوان مقر خلافت انتخاب شد، کمتر حاکمی به خواست خلیفه در آن شهر عزل و نصب شد و حتی خلفا نیز، از تیزی و حساسیت خاص کوفیان نیز در امان نبودند.

بحران سیاسی - اجتماعی که از زمان عثمان شروع شد و جنگ‌های داخلی دوره خلافت علی علیه السلام به آن دامن زد، در دوره خلافت امام حسن علیه السلام به نقطه انفجار رسید و باعث شد خلافت چند ماهه امام حسن علیه السلام دوره پر تلاطم و آشوبی باشد، زیرا از یک سو، سران کوفه از سیاست‌های پیشین در زمان علی علیه السلام ناراضی بودند و از سوی دیگر، فعالیت‌های مداوم معاویه و ظهور اندیشه‌های تندروانه خوارج سبب شد که شرایط پذیرش صلح با معاویه و واگذاری حکومت از سوی حسن بن علی علیه السلام مهیا شود.

ساختار جمعیتی شهر کوفه

بعد از این که مداین از نظر آب و هوایی برای استقرار سپاهیان اسلام نامناسب تشخیص داده شد،^۱ عمر به سعد بن ابی وقاص اجازه داد تا مکانی که هم از نظر آب و هوایی و هم به لحاظ موقعیت استراتژیک مناسب باشد، انتخاب کند و آن جا را مرکز استقرار سپاهیان اسلام برای حفاظت از مرزها و ادامه عملیات نظامی به سوی شرق قرار دهد. سعد، سلمان فارسی و حذیفه الیمان را مأمور انجام دادن این کار کرد و آنان پس از بررسی مناطق گوناگون، محل

کنونی شهر کوفه را برای این منظور مناسب دیدند، چون هم آب و هوای آن با طبع عرب‌ها سازگار بود و هم موانع طبیعی، چون کوه و دریا بین آن سرزمین و مدینه وجود نداشت - مسئله‌ای که عمر به آن تأکید فراوانی می‌کرد.^۲ اکثر مورخان، تأسیس شهر کوفه را در سال هفدهم هجری می‌دانند، ولی مورخانی، چون بلاذری در فتوح البلدان بنای آن را در سال پانزدهم هجری و یعقوبی در البلدان بنای آن را در چهاردهم هجری می‌دانند، چنان‌که یعقوبی در این زمینه می‌نویسد: «کوفه شهر بزرگ عراق و مصر اعظم و قبه الاسلام و محل هجرت مسلمین است و نخستین شهری است که مسلمانان در سال چهارده برای ساختمان خط کشی کردند و خطه‌هایی را برای خودشان نشان‌دار ساختند...».^۳

اولین اقدامی که سعد بعد از انتخاب محل کوفه - که در نزدیکی شهر قدیمی حیره واقع شده بود^۴ - انجام داد، مشخص کردن محل مسجد بود و بعد از آن، تیراندازی قوی را فراخواند و کار تقسیم سرزمین برای استقرار قبایل را به قرعه‌کشی گذاشت. بر اساس قرعه‌کشی، منطقه شرق مسجد سهم قبایل شمالی و منطقه غرب آن سهم قبایل جنوبی شد؛ بدین شکل با مشخص شدن جایگاه قبایل، کار خط‌کشی خیابان‌ها و محلات کوفه آغاز شد.^۵ اما این کار به همین جا ختم نشد، زیرا ویژگی‌های شهرهای پادگانی با شهرهای دیگر تفاوت داشت؛ شهرهای غیر پادگانی از یک انسجام قبیله‌ای حداقل برخوردار بودند در صورتی که شهرهای پادگانی به سبب حضور سپاهیان از سراسر مملکت برای شرکت در جهاد ساختار قبیله‌ای شکسته داشتند.^۶ همین امر باعث شد که عمر پس از مشورتی که با سعد در این زمینه انجام داد، گروهی از نسب شناسان بزرگ عرب، از جمله سعید بن نمران و مشعله بن نعیم را مأمور کرد تا قبایل را بر حسب الگوی سنتی عرب تقسیم کنند.^۷

بر اساس این تقسیم‌بندی قبایل به هفت گروه تقسیم شدند؛ چهار گروه نزاری و سه گروه یمانی. قبیله‌های این گروه‌ها از این قرار است: گروه اول: کنانه و وابستگانش از حشبیان و

دیگران و جدیله که از تیره بنی عمرو بن قیس بن قیس عیلان بودند (شمالی)؛ گروه دوم: تمیم، رباب و هوازن (شمالی)؛ گروه سوم: اسد، عطفان، محارب، نمر، صبیعه و تغلب (شمالی)؛ گروه چهارم: ایاد، عک، عبدالقیس، مردم هجه و عجمان (شمالی)؛ گروه پنجم، قبیله قضاغه - که تیره غسان بن شام از آنها بود - بجیله، خثعم، کنده، حضر موت و ازد (جنوبی)؛ گروه ششم: مذحج، حمیر، همدان و دیگر وابستگان آنان (جنوبی) و گروه هفتم: قبیله طی بود (جنوبی).^۸

عمر با توجه به موقعیت اجتماعی کوفه سعی کرد سیاست‌های ویژه آن را شناسایی کند؛ بنابراین، ملاک انتخاب حاکم را «ارزش قبیله» قرار نداد و حاکمان کوفه را از بین قبایل و گروه‌های مختلف انتخاب می‌کرد: اولین آنها سعد، سردار سپاه اسلام و بنیان‌گذار شهر کوفه بود؛ بعد از او، عمار یاسر که وابسته به قبیله بنی محزوم بود؛ سپس ابوموسی اشعری که از اعراب یمانی بود و آخرین حاکم در زمان عمر، مغیره بن شعبه بود. چیزی که در خصوص برخورد کوفیان با حاکمان جالب توجه است، تحت فشار قرار دادن خلفا برای عوض کردن یا گماشتن حاکمان است؛ به طوری که هیچ حاکمی به میل خلیفه عزل و نصب نشد این امر باعث شد که علی‌رغم ابهت خاص عمر، مردم کوفه چنان او را به تنگ آورند که از آنان شکوه کند و بگوید: «مردم کوفه به زحمتم انداختند چنانکه صد هزار نفر از حاکم خود راضی نیستند» و مغیره بن شعبه به وی پیشنهاد دهد که فرمانداران سخت‌گیر را بر آنان حاکم کن که هم خود آسوده باشی و هم آنان آرام شوند.^۹

توجه عمر به میزان اعتبار افراد بر اساس سبقت در اسلام بود؛ به طوری که در زمان تدوین دیوان نیز حقوق و مزایای افراد را بر اساس سبقت در اسلام، یاری کردن پیامبر در جنگ‌ها و شرکت در جنگ‌ها رده‌بندی کرد^{۱۰} و پس از آنها افرادی بودند که بعداً به جمع سپاهیان اسلام پیوستند. درباره تقسیم بندی زمین‌ها نیز بعد از مشخص شدن وضعیت قبایل، به سعد بن ابی وقاص دستور داد که برای هر قبیله‌ای زمینی مشخص کند و به صورت

خط‌کشی شده به آنها تحویل دهد و در کنار قلمرو هر قبیله، زمینی نیز با عنوان جبانه داده شود تا از آن برای دفن مردگان خود استفاده کنند. او علاوه بر اینها، قطعه‌زمین‌هایی نیز به اصحاب رسول خدا ﷺ، از جمله عبدالله بن مسعود و طلحة بن عبیدالله داد.^{۱۱}

عمر بر اساس سیاست خاص خود از بروز اشرافیت قبیله‌گی و گرایش به تجمل‌گرایی در میان کوفیان جلوگیری و سعی می‌کرد که آنان تابع سنت باشند، چنان که در زمان آتش‌سوزی در کوفه به دلیل این که خانه‌ها از نی درست شده بود، به سعد دستور داد که مردم خانه‌هایی از خشت بسازند اما بیشتر از سه اتاق نداشته باشد و سقف آنها هم زیاد بلند نباشد و یا زمانی که شنید سعد در کاخ اقامت کرده و در دیدار با مردم مانع ایجاد کرده است، محمد بن مسلمه را فرستاد که قصر را آتش زند و به سعد دستور داد که در خانه خود اقامت کند و برای رسیدگی به امور مردم در قصر حاضر شود و بین مردم و خود مانعی ایجاد نکند.^{۱۲}

ساختار جمعیتی کوفه تا زمان علی علیه السلام به همان شکل باقی ماند. هنگامی که علی علیه السلام به کوفه آمد، به دلیل برخی تحولات، چون قدرت گرفتن بعضی از قبایل و افزایش جمعیت کوفه پس از ورود مهاجران جدید، با حفظ هفت گروه، قبیله‌ها را در درون آنها، جابه‌جا کرد و ترکیب‌هایی صورت داد.

تقسیم‌بندی جدید به این ترتیب بود: گروه اول، حمیر و همدان (یمنی)؛ گروه دوم، مذحج، اشعر و طی (یمنی)؛ گروه سوم، کنده، حضر موت، قضاعه و مهره (یمنی)؛ گروه چهارم، ازد، بجیله، خثعه و انصار (یمنی)؛ گروه پنجم، بکر، تعلق، و همه شعب ربیع (نزاری)؛ گروه ششم، اسد، تمیم، ضبه و رباب (نزاری)^{۱۳} و گروه هفتم، قیس، کنانه، دویبه و عبدالقیس از بحرین (نزاری). با دقت در این ترکیب، درمی‌یابیم که میزان قبایل جنوبی نسبت به دوره عمر افزایش یافته است. در میان بافت جمعیتی کوفه، گروهی غیر عرب با عنوان «عجمان» یا «ایرانیان» نیز دیده می‌شود. شیوه ورود آنان به جمع اعراب، این گونه بوده است که در جنگ قادسیه

گروهی از سپاه ساسانی به نام سپاه شهان شاه در هنگام جنگ با فرستادن پیکی، از سعد امان خواستند، مشروط بر این که در انتخاب محل اقامت و برگزیدن قبیله‌ای که حلیف آن شوند، آزاد باشند، سعد پذیرفت و بدین ترتیب حمراء یا دیلمان که نام دوم را از فرمانده خود گرفتند، با پذیرش اسلام وارد سپاه سعد شدند.^{۱۴}

این گروه ابتدا با زهره بن جوید سعد از بنی تمیم حلیف شدند. سعد، برای آنان حقوق مشخص کرد و آنها در جنگ جلولا و مداین نیز در رکاب سعد خدمت کردند. بعد از بنای کوفه، این گروه چهار هزار نفری مثل سایر سپاهیان اسلام در این شهر ساکن شدند.^{۱۵} علاوه بر آنان اسیران جنگی بعد از نبرد نهاوند وارد این شهر شدند و پس از ازدواج با اعراب، به تدریج نسل جدیدی که نژادی وابسته به ایرانیان بود، پدید آمد. این گروه ایرانی تبار، بخش اعظمی از جمعیت کوفه را در بر می‌گرفت به طوری که عمر درباره فرزندانش اسیران ایرانی گفت: از شر آنان به خدا پناه می‌برم.^{۱۶}

به طور کلی ایرانیانی که در کوفه زندگی می‌کردند در زمره یکی از این گروه‌ها قرار می‌گرفتند: کشاورزانی که از سوی مرکز خلافت حمایت می‌شدند؛ صاحبان جِرف که با پذیرش اسلام وارد کوفه شدند؛ بردگانی که پس از قبول اسلام آزاد شدند، اما وابسته به قبیله آزادکننده خود بودند و اشراف ایرانی که مسلمان شدند. این جمعیت ایرانی، هرچند بر اساس شغل و ویژگی‌های خاص خویش، اغلب از عوامل تولیدی شهر کوفه بودند، خصوصاً صناعت و پیشه‌وری که اعراب به شدت به آن نیاز داشتند، با این حال، از سوی اعراب تحقیر می‌شدند و عرب‌ها قوانین خاصی برای آنان مقرر می‌کردند، از جمله حق رسیدن به مناصب عالی را نداشتند و در مقایسه با عرب‌ها، از حقوق و مزایای کمتری برخوردار بودند. عمر این سیاست‌ها را اجرا کرد.^{۱۷}

این وضع تا زمان خلافت علی علیه السلام درباره ایرانیان (اعم از آزاد و اسیر) اجرا می‌شد، اما در

این دوره، همهٔ مسلمانان (اعم از عرب و عجم) از حقوق مساوی برخوردار شدند و هرچند روش تقسیم بیت المال و عدالت علی علیه السلام در قبال غیر عرب‌ها، واکنش شدید سران عرب را در پی داشت، اما علی علیه السلام در این خصوص عقب‌نشینی نکرد و فرمود: در بین فرزندان اسماعیل و اسحاق تفاوتی وجود ندارد.^{۱۸}

حاکمیت ارزشهای قبیله‌ای

عثمان در شورایی که برای انتخاب خلیفه تشکیل شد با پذیرفتن شروطی، چون عمل به کتاب خدا، سنت رسول الله صلی الله علیه و آله، سیرهٔ شیخین و شرطی که عمر به آن تأکید داشت؛ یعنی «مسلط نکردن بنی امیه بر مردم» به خلافت رسید.^{۱۹} خلافت عثمان نقطه عطفی برای امویان بود، زیرا این خاندان سابقه درخشانی در اسلام نداشتند و بیشتر آنها تا زمانی که برق شمشیر مسلمانان در مکه چشمشان را خیره نکرده بود، اسلام را نپذیرفتند؛ بنابراین، امیدی به رسیدن به مناصب و مقامات عالی نداشتند، اما واگذاری خلافت به عثمان چنان آنان را به وجد آورد که ابوسفیان نتوانست شادی خود را از این واقعه پنهان کند، او در جمع امویان گفت: ای بنی امیه هم اکنون که خلافت را بدست آوردید چون گوی آن را بین خود بگردانید و بعد ابراز امیدواری کرد که خلافت در بین امویان موروثی گردد. عثمان به رفتار ابوسفیان تندی کرد.^{۲۰} اما گذر زمان گفته ابوسفیان را تأیید کرد.

عثمان خلافت خود را در حالی آغاز کرد که نه تندخویی و سخت‌گیری عمر را داشت و نه مانند ابوبکر، به اجرای سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پای‌بند بود. روی‌گردانی او از سیره شیخین از زمانی شروع شد که کارگزاران ولایات اسلامی را از میان امویانی انتخاب کرد که یا قبلاً مرتد شده بودند و یا از چهره‌های خوش نام جامعه اسلامی نبودند.

کوفه نیز از ولایاتی بود که توجه امویان را به خود جلب کرد. عثمان در ابتدای امر، مغیره

بن شعبه را طبق وصیت عمر کنار گذاشته و سعد را حاکم کرد و از آن جا که سعد به دلیل اختلاف با عبدالله بن مسعود، مورد اعتراض مردم کوفه قرار گرفت و در این گیرودار، کار به تهدید و تحقیر عبدالله توسط سعد انجامید، عثمان سعد را عزل کرد.^{۲۱} به گفته طبری اولین شهر اسلامی که شیطان در آن فساد کرد، کوفه بود.

ولید بن عقبه، اولین نماینده ارزش‌های جاهلی در کوفه بود او دایی عثمان و از بنی امیه بود. ولید فرد خوش‌نامی نبود. وی جنگ‌جو و بخشنده بود، اما به دلیل رفتارهایی که در زمان پیامبر ﷺ از او سر زد، فاسق و گناه‌کار قلمداد شد^{۲۲} انتخاب او به عنوان حاکم کوفه کار درستی نبود، زیرا مردمان نکته‌بین کوفه، رفتارهای ناپه‌نجان او را از نظر دور نمی‌داشتند.

ولید در بدو ورود به کوفه توجه مردم را جلب کرد؛ با آنان مدارا نمود و بزرگان را گرامی داشت اما پس از مدتی، با اعمال خویش خشم مردم کوفه را برانگیخت؛ دعوت او از جادوگر یهودی و کشته شدن جادوگر به دست جندب بن کعب ازدی و پی‌آمدهایی که این ماجرا داشت^{۲۳} و نیز حضور ولید با حالت مستی در مسجد و مشاجرات او با نمازگزاران، از جمله عبدالله بن مسعود، بر شدت اعتراضات کوفیان افزود. وی بعد از این که نماز صبح را به جای دو رکعت، چهار رکعت خواند، به حاضرین خطاب کرد: اگر می‌خواهید باز هم بخوانم و آنان با او در فزونی افتادند.^{۲۴} کوفه به نشانه اعتراض به حرمت‌شکنی ولید نمایندگان خود را به مدینه فرستاد، اما عثمان با آنان برخورد تندی کرد تا جایی که مجبور شدند به عایشه پناه برند. این امر باعث مشاجره بین عثمان و عایشه شد و عایشه، عثمان را به سنت‌شکنی متهم کرد، سرانجام عثمان تسلیم درخواست کوفیان شد؛ ولید عزل شد و علی رضی الله عنه حد را بر او جاری کرد.^{۲۵} عثمان سفارش نماینده بعدی خود را به مردم کوفه کرد و گفت: سعید شریف‌ترین افراد قوم من است، او را اطاعت کنید و به او تهمت نزنید در حالی که سعید، خوش‌نام‌تر از ولید هم نبود. سعید در کوفه خطبه‌ای خواند و در آن، مردم کوفه را تهدید کرد که هر فتنه‌ای که در کوفه

برپا شود، به شدت سرکوب خواهد کرد.^{۲۶}

سعید در نامه‌ای به عثمان، وضعیت کوفه را این‌گونه شرح داد: گروه‌های اصلی و با سابقه کوفه کنار زده شده‌اند و مهاجران بعدی زمام امور را به دست گرفته‌اند و آنان (گروه‌های سابقه‌دار) بانی و هدایت‌کننده فتنه‌ها هستند. عثمان در جواب سعید با سفارش اهل سابقه و مهاجرین اول، تأکید می‌کند که از وجود آنان در اداره امور ایالات استفاده کند. سعید در ابتدا به خوبی توانست کوفه را برای مدتی آرام نگه دارد،^{۲۷} ولی وقوع اتفاقات بعدی سعید را به سرنوشت پیشینیان دچار کرد. اختلاف سعید با هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص، از سرشناسان کوفه - که گرچه اموی بود، دیدگاهی متفاوت با آنها داشت -، علاوه بر ایجاد مشکلاتی در کوفه، در مدینه نیز بازتاب منفی پدید آورد؛ به طوری که بین سعد بن ابی وقاص، عموی هاشم، با عثمان مشاجراتی در گرفت. مسئله دیگر، تبعید گروهی از بزرگان کوفه به شام بود که به دنبال مشاجره میان عبدالرحمن بن احنس الاسدی شحنه سعید در کوفه با مالک اشتر و دیگران صورت گرفت. در پی سخنان عبدالرحمن، که عراق را بستان قریش نامید، اشتر به او گفت که سرزمین‌هایی که با شمشیر ما تصرف شده شما غصب کردید.

تبعید این گروه به شام و برخورد توهین‌آمیز معاویه با افرادی، چون کمیل بن زیاد و صعصعة بن صوحان و مالک اشتر، نشان از آشفتگی اوضاع کوفه دارد. آنان از هر فرصتی استفاده کردند تا درباره چنگ انداختن امویان بر جان و مال مردم و نابرابری‌های اجتماعی که به دست این خاندان و با پشتیبانی عثمان صورت گرفته است، اعتراض کنند. عثمان نیز از آنان به عنوان فتنه‌گران و اوباش یاد کرد. به هر حال، ماجرای تبعید بزرگان کوفه سرمنشأ عزل سعید از امارت کوفه شد، آنان بار دیگر به مدینه رفته و از سعید به عثمان شکایت کردند. سعید که در این زمان در جلسه‌ای که سران اموی برای بررسی مشکلات ایالات در مدینه برگزار کردند شرکت کرده بود اعلام کرد: به برکناری از امارت کوفه تن نمی‌دهد و پیشنهاد کرد

برای جلوگیری از فتنه‌انگیزی ابوباش کوفه، آنها را به جنگ بفرستیم.^{۲۸}

این خبر به شاکیان کوفه رسید آنان بلافاصله خود را به کوفه رساندند و مردم را از این تصمیم آگاه کردند. اشتر در رأس ناراضیان قرار داشت و مردم به قصد یاری با او بیعت کردند. گروه مخالف از کوفه خارج شد و سعید را که در راه کوفه بود به مدینه بازگرداند. سرانجام عثمان مجبور شد سعید را عزل کند و ابوموسی اشعری را به جای او به حکومت کوفه بگمارد.^{۲۹}

بررسی ارتباطات بین کوفه و مدینه در عهد عثمان نشان می‌دهد که کوفیان از عملکرد عثمان ناراضی بودند و حضور فعال اشتر در هدایت مردم در جهت مخالفت با عثمان بیانگر این است که نه تنها سیاست تبعیض عثمان شامل غیر عرب می‌شد، بلکه برتری دادن امویان بر سایر اعراب، خصوصاً اعراب یمانی را نیز در بر داشت. این عوامل باعث شد که کوفیان در شورش ایالات بر ضد عثمان و تجمع در مدینه، بدون هیچ گونه تردیدی در صحنه‌های مختلف اعتراض حضور پیدا کنند که سرانجام آن به قتل عثمان انجامید و خون‌خواهی او دامن کوفیان را در جنگ‌های جمل و صفین گرفت؛ به طوری که تاوان این حرکت‌های اعتراض‌آمیز خود را با پذیرفتن سروری شام بر عراق پرداختند.

تبلیغات سیاسی حاکمیت

بعد از کشته شدن عثمان، مردم با اصرار فراوان، علی علیه السلام را به پذیرش خلافت وا داشتند و اهالی مدینه به عنوان نماینده ایالات جهان اسلام با او بیعت کردند.^{۳۰} تنها گروه اندکی، چون سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه و عبدالله بن عمر که شیوخ مدینه بودند، از بیعت با علی علیه السلام خودداری نمودند و خود را از مسائلی که گریبان‌گیر جامعه اسلامی شده بود، کنار کشیدند. آشفتگی‌هایی که در پی عملکرد عثمان، به ویژه پس از کشته شدن او در جامعه پدید

آمد، تردیدهایی در دل مؤمنان به وجود آورد که تشخیص حق از باطل را برای آنان مشکل کرده بود. نمونه این افراد، سردار معروف سپاه اسلام، سعد بن ابی وقاص بود که خود را کنار کشید و زمانی که علی علیه السلام دلیل کارش را می پرسد، ضمن تأکید بر شایستگی علی علیه السلام برای خلافت، می گوید: شمشیری به دست من دهند که قدرت تشخیص حق از باطل را بدهد.^{۳۱}

علی علیه السلام وارث جامعه‌ای بود که سران آن جز به کسب امتیاز و دریافت مقرری بیشتر از بیت المال نمی‌اندیشیدند و کنار آمدن با این گروه، بسیار مشکل بود این مطلب را در گفت و گوی مغیره بن شعبه با علی علیه السلام باید دریافت که در یک سخن نصیحت‌گونه خطاب به علی علیه السلام از ایشان می‌خواهد که حکومت سران قریش را در ایالات مهم به رسمیت بشناسد و بزرگان آنان را به مقامات عالی برساند تا حکومتش تثبیت شود، سپس اشاره می‌کند که طلحه و زبیر و معاویه را از خطر دور نکند.^{۳۲} گذر زمان این امر را ثابت کرد که بی‌توجهی به همین سه دسته، ثبات خلافت علی علیه السلام را خدشه‌دار کرد، زیرا نه امام علی علیه السلام، مرد سازش بود و نه آنان از خواسته‌های خود عدول می‌کردند؛ پس اولین بیعت کنندگان اولین پیمان شکنان شدند.

حرکت پیمان شکنان به سوی عراق، علی علیه السلام را در تصمیمی که برای انتقال مقر خلافت از حجاز به عراق گرفته بود مصمم‌تر کرد، زیرا موقعیت اجتماعی و استراتژیکی خاصی که کوفه در مقایسه با مدینه داشت برای رویارویی با تحركات احتمالی معاویه مناسب‌تر بود.^{۳۳} هنگامی که امام علی علیه السلام از حرکت پیمان شکنان آگاه شد با گروهی اندک به سرعت به دنبال آنان رفتند و تلاش کردند تا از رسیدن آنان به عراق جلوگیری کنند اما موفق نشدند. پیمان شکنان در بصره اجتماع نمودند و عایشه را سمبل حقانیت خود اعلام و هدفشان را خون‌خواهی عثمان قلمداد کردند و پس از برکناری حاکم امام علی علیه السلام، بر شهر مسلط شدند.^{۳۴} امام علی در «ذی قار» اردو زدند و هاشم بن عتبه را برای یاری به کوفه فرستادند. در کوفه، حاکم ابقاء شده عثمان، ابوموسی اشعری، مردم را با سخنان محافظه‌کارانه از همراهی با علی علیه السلام باز

می‌داشت. علی علیه السلام ضمن فرستادن حسن علیه السلام و عمار یاسر برای اعزام نیرو از کوفه، فرطه بن کعب انصاری را به عنوان حاکم کوفه روانه نمود و ابوموسی را عزل کردند.^{۳۵}

با رسیدن حسن علیه السلام به کوفه و تشویق کوفیان برای جنگ با پیمان‌شکنان از قبایل هفت‌گانه کوفه، دوازده هزار نفر تجهیز و روانه ذی قار شدند علی علیه السلام از آنان به گرمی استقبال کردند و ضمن خواندن خطبه، آنان را از هدف خود و ماهیت جبهه مقابل، آگاه نمودند. علی علیه السلام در طول این مدت مردم را از شروع درگیری باز می‌دارند و تأکید می‌کنند که تا زمانی که مجبور به جنگ نشوند پیکار را آغاز نکنند.^{۳۶}

علی علیه السلام به تدارک و آرایش سپاه پرداخت و آنان را بر اساس قبیله تقسیم‌بندی کرد: مردم قبایل حمیر و همدان به فرماندهی سعید بن قیس همدانی؛ قبایل مذحج و اشعری‌ها به فرماندهی زید بن نضر حارثی؛ قبیله طی به فرماندهی عدی بن حاتم؛ قبایل قیس و عبس و ذبیان به فرماندهی سعد بن مسعود ثقفی؛ مردم کنده و حضر موت و قضاعه و مهره به فرماندهی حجر بن عدی کندی؛ قبایل ازد و بجیله و خثعم و خزاعه به فرماندهی مخنف بن سلیم ازدی؛ مردم بکر، تغلب و ربیع به فرماندهی محدوج ذهلی علاوه بر قبائل هفت‌گانه مذکور قریشی‌ها و مردم حجاز نیز به فرماندهی عبدالله بن عباس، برای نبرد آماده شدند. این تقسیم‌بندی لشکر کوفه در جنگ‌های بعدی، چون صفین و نهروان به قوت خود باقی ماند.^{۳۷}

علی رغم خواسته علی علیه السلام در جلوگیری از جنگ بین طرفین، پافشاری اصحاب جمل و آغاز جنگ از سوی آنان، اولین رویارویی مسلمانان در جامعه اسلامی را رقم زد و شمار زیادی از آنان کشته شدند و بذر شک و تردید در بین مسلمانان در تشخیص حق و باطل پاشیده شد؛ این از زمانی بود که علی علیه السلام در پایان جنگ، از تعقیب و تصرف مال طرف مقابل جلوگیری کرد و مسلمانان در اعتراض به این امر گفتند: چرا جان آنان بر ما حلال و اموالشان بر ما حرام است.^{۳۸}

علی علیه السلام بعد از پایان جنگ جمل و سروسامان دادن به اوضاع بصره، عبدالرحمن بن عباس را بر آن شهر گماشت و خود همراه سپاهی که از کوفه برای یاری او آمده بود، روانه آن دیار شد و حاکم و مردم کوفه از ایشان استقبال کردند. علی علیه السلام برای مردم در مسجد خطبه خواندند و کسانی را که در یاری کردن ایشان در برابر پیمان شکنان کاهلی کردند، سرزنش نمودند.^{۳۹}

علی علیه السلام در اولین فرصت متوجه شام شد؛ نامه‌ای به معاویه نوشت و او را به اطاعت امر دعوت کرد. جریر بن عبدالله هنگام ابلاغ نامه امام به معاویه طی سخنانی وی را به اطاعت از علی علیه السلام تشویق کرد، چرا که خلافت ایشان را انصار و مهاجر تأیید کرده و آنان بر شایستگی علی واقف بودند و به معاویه توصیه کرد با توجه به سابقه گذشته‌اش، نمی‌تواند با علی علیه السلام مقابله کند. وی جواب نامه علی علیه السلام را نداد و جریر دست خالی بازگشت.^{۴۰} معاویه پس از تذکرات جریر، خطر را احساس کرد و به فکر چاره‌جویی افتاد که یا با علی کنار آید که در آن صورت تضمینی برای بقای امارتش در شام وجود ندارد یا دست‌آویزی پیدا کند که از آن طریق، مقابله خود با علی علیه السلام را موجه جلوه دهد. او راه دوم را انتخاب کرد؛ خون‌خواهی عثمان که قبلاً از سوی اصحاب جمل مطرح شد و ناموفق ماند، به علاوه به خدمت گرفتن مشاورانی که به او وعده حکومت مصر داد، می‌توانست او را در رسیدن به هدف یاری دهد.^{۴۱}

معاویه با این کار خود باب دومین جنگ بین مسلمانان در دوره خلافت علی علیه السلام را باز کرد. جنگ سوم نیز که حاصل دو جنگ پیشین، خصوصاً صفین بود جامعه کوفه را آشفته و در تشخیص حق و باطل دچار تردید کرد. جنگ‌هایی که جان تعداد زیادی از آنان را می‌گرفت و سیاست علی علیه السلام در عدم استفاده از غنائم جنگی در جامعه‌ای که اغلب با آن نیت به جنگ می‌رفتند و نیز تحقیرهای طرف مقابل، چنان رخوت و سستی در کوفیان ایجاد کرد که در گفتار علی علیه السلام مشهود است. مقایسه سخنان او در ابتدای ورود به کوفه که آن را رحمت

می‌نامند با سخنان هنگام خروج، که آن را زحمت می‌دانند،^{۴۲} نشان دهنده چرخش سریع ویژگی‌های شخصیتی مردم کوفه بود. به طوری که در پایان جنگ نهروان، علی علیه السلام تمام سعی خود را برای حرکت دادن آنان به سوی شام به کار برد، اما نتیجه‌ای نگرفت. در گفت و گویی که با سران کوفه داشت ناخشنودی و بی‌رغبتی آنان نسبت به جنگ را دریافت. علی علیه السلام آنان را افرادی دنیاطلب، ترسو و بی‌عقل معرفی کرد که علی رغم این که دشمن را در کمین خود احساس می‌کنند، حرکتی برای دفع او انجام نمی‌دهند.^{۴۳}

از سوی دیگر، تحرکات معاویه که بعد از ماجرای حاکمیت در شام خود را خلیفه خواند و از مردم بیعت گرفت، اوضاع کوفه و سراسر جهان اسلام را آشفته کرد. او نیروهای خود را به یمن، مصر، عراق و حجاز گسیل داشت و با تهدید و زور از مردم بیعت گرفت و این مسئله، مشکل علی علیه السلام را بیشتر کرد.^{۴۴} روش دیگر معاویه، جذب سران بود؛ وی سرای خود را مأمین کارگزارانی قرار داد که از بازخواست علی علیه السلام فرار می‌کردند؛ دنیاطلبانی که خواسته‌های آنان در حکومت علی علیه السلام برآورده نمی‌شد و همین طور گناه‌کارانی که از عدل علی علیه السلام فرار می‌کردند. استقبال معاویه از این افراد و گروه‌ها و برآوردن خواسته‌های آنها شخصیت‌شناسی خاص معاویه را نشان می‌داد. او می‌دانست افرادی که حضور در کنار او را بر علی علیه السلام ترجیح دادند، به حقانیت علی علیه السلام معتقدند و تنها عدالت خواهی ایشان باعث شده است که آنان برای رسیدن به خواسته‌هایی که در حکومت علی علیه السلام به آن نخواهند رسید، نزد معاویه گرد آیند. سیاست دیگر معاویه، تخریب شخصیت افرادی بود که در اطاعت از علی علیه السلام شکی به دل راه نمی‌دادند، از جمله این افراد قیس بن سعد بن معاذ، حاکم مصر، بود. معاویه برای رسیدن به مصر چون نمی‌توانست از طریق حيله قیس را به طرف خود جلب کند، نامه‌ای به نام او جعل کرد و در آن نشان داد قیس با معاویه بیعت کرده است.^{۴۵} این مسئله باعث عزل قیس از مصر و گماشتن محمد بن ابوبکر بر این ایالت شد که در برابر معاویه و در مدارا کردن با مردم مصر،

شایستگی قیس را نداشت و شرایط را برای عملکرد جاسوسان و گماشتگان معاویه فراهم کرد. علی علیه السلام با مشاهده وضعیت و دادخواهی محمد بن ابوبکر، مالک اشتر را که از شخصیت‌های بزرگ کوفه و از حامیان جدی علی علیه السلام بود به جانب مصر روانه کردند. معاویه برای جلوگیری از ورود او به مصر او را در بین راه، به دست جاسوسان خود مسموم کرد. با شهادت مالک اشتر، خسارت بزرگی به علی علیه السلام وارد شد، چرا که کوفه با حضور مالک در اکثر موارد برای علی علیه السلام نظام می‌گرفت و از او پیروی می‌کرد.^{۴۶}

خلافت حسن بن علی علیه السلام

امام حسن بن علی بن ابی طالب در سال سوم هجری در مدینه دیده به جهان گشودند.^{۴۷} ایشان در طول خلافت علی علیه السلام یکی از همکاران نزدیک آن امام در جمع‌آوری سپاه و یاور ایشان در جنگ‌ها بودند. ایشان بعد از شهادت علی علیه السلام در مسجد کوفه خطبه‌ای خواندند و در آن، مردم کوفه را به دلیل عدم درک و شناخت علی علیه السلام سرزنش نمودند و بعد از آن، مردم کوفه با او بیعت کردند. گویند اولین کسی که اقدام به این کار کرد، قیس بن سعد بن معاذ بود که خطاب به امام حسن علیه السلام گفت: «دست بیاور تا بر کتاب خدای عزوجل و سنت پیامبر وی و جنگ با منحرفان با تو بیعت کنم.» حسن علیه السلام شرط آخر را نپذیرفت و گفت: در این خصوص، تصمیم‌گیری با اوست که مشخص کند با چه کسانی جنگ یا صلح کنند و مردم وظیفه دارند او را اطاعت کنند. مردم سخن ایشان را پذیرفتند و بیعت کردند.^{۴۸}

شرایط اجتماعی که حسن بن علی علیه السلام در آن به عنوان خلیفه انتخاب شد، عادی نبود؛ جامعه‌ای بحران زده که در طول کمتر از پنج سال، سه جنگ خانمان‌برانداز را از سر گذرانده؛ خانواده‌ها اکثراً زیان دیده، داغدار و بی‌رغبت به پذیرش امر بودند؛ احساس مردم به بی‌ثمر بودن جنگ و... عواملی بود که همگی دست به دست هم دادند و جامعه را حساس و شکننده

کردند. نشانه‌های بی‌اعتمادی آنان از اواخر خلافت علی علیه السلام آشکار شده بود و حاصل این فشار روانی ظهور خوارج با اندیشه‌های تند و افراطی، بود. علاوه بر مشکلات داخلی، دشمن خطرناک خارجی با نظام گسترده جاسوسی خود، هرگونه تحرک آنان را زیر نظر داشت.

حسن بن علی علیه السلام طبق شرایط خاصی که در نظر داشت و پس از آن که حجت برای قبول درخواست مردم بر او تمام شد، خلافت را پذیرفتند ولی با توجه به شناخت جامعه کوفه و مشکلاتی که پیش از آن، برای خلیفه خود ایجاد کرده بودند، از قبول بیعت مشروط خودداری کرد. علاوه بر این، یک حاکم و خلیفه با کفایت، قدرت تصمیم‌گیری را از خود سلب نمی‌کند و جنگ و صلح جامعه‌ای که بر آن حکومت می‌کند باید به صلاح‌دید او صورت گیرد.

معاویه بلافاصله بعد از دریافت خبر به خلافت رسیدن حسن بن علی علیه السلام، جاسوسان خود را به عراق اعزام کرد؛ در کوفه، مردی از بنی حمیر، در خانه قصابی فرود آمد و در بصره مردی از بنی القین در خانه فردی از بنی سلیم اقامت گزید. هدف معاویه از فرستادن این افراد، آشفتن کردن اوضاع کوفه و بصره بر ضد حسن علیه السلام بود. خلیفه مسلمین از وجود آنان آگاه شد و فوراً دستور داد آنان را گردن بزنند.^{۴۹} امام حسن علیه السلام در این خصوص، در نامه‌ای به معاویه، دربارهٔ این اعمال هشدار دادند که تو با این کار خود عملاً خواهان جنگ با عراق هستی.^{۵۰}

سرعت عمل معاویه در فرستادن جاسوس توجه را به این نکته جلب می‌کند که چه عواملی باعث شد که معاویه این همه بر اخبار کوفه مسلط باشد؟ آیا در میان مردم کوفه کسانی به طور پنهانی بر سر این مسئله با معاویه توافق کرده بودند؟ اینان از میان چه طبقه‌ای از جامعه بودند؟ آیا اشراف زیان دیده کوفه بودند که امتیازات از دست رفته خود را باز می‌جستند؟ یا افرادی مزدور که برای رفع نیازهای آتی خود کار می‌کردند؟ به هر حال، صرف نظر از هر یک از این گزینه‌ها، وجود افرادی که اخبار کوفه را به سمع معاویه می‌رسانند، قابل انکار نیست و مسائل بعدی، صدق این گفته را تأیید کرد. با این همه، نامه‌نگاری بین معاویه و

حسن بن علی علیه السلام در چند مرحله ادامه داشت که هر کدام دارای نکته‌های مهمی، چون فراخواندن معاویه به بیعت و سرزنش معاویه به خاطر فرستادن جاسوس، بودند. معاویه در پاسخ به فراخواندن او به بیعت، گفت: که من از تو بزرگ‌تر و به امور سیاسی از تو آگاه‌ترم؛ بنابراین خلافت را اکنون به من واگذار و بعد از من، تو به خلافت خواهی رسید؛ اگر این را قبول کنی خراج عراق و هر ایالتی که پیشنهاد کنی به تو خواهیم داد.^{۵۱}

معاویه با رد بیعت حسن بن علی علیه السلام، زمینه درگیری عراق و شام را فراهم کرد. وی به فرمانداران خود اعلام کرد که علی علیه السلام کشته شده و سران کوفه طی نامه‌ای از او امان خواسته‌اند؛ پس به سوی عراق می‌رویم و پیروزی با ماست.^{۵۲} امام حسن علیه السلام از حرکت معاویه آگاه شد و حجر بن عدی را مأمور کرد که به والیان ولایات آماده باش دهد سپس خود به منبر رفت و برای مردم خطبه خواند: «همانا خداوند جهاد و پیکار بر دشمنان را به بندگان مقرر فرموده، آن را کر (سختی) در نزد شما نامید.» ایشان با تشویق مردم به جنگ با شامیان فرمود: معاویه از تصمیم ما بر جنگ آگاهی یافت و راهی دمشق شد پس اکنون وقت آن رسیده که به رویارویی با او پردازید و حق خود را از او بگیرید.^{۵۳}

امام حسن علیه السلام سخنان خود را به پایان رساند، اما در جواب او سکوت مرگباری بر جمعیت حاضر در مسجد حاکم شد از همان نوعی که امام علی علیه السلام در پایان خطبه‌های خویش، شاهد بود؛ این خاموشی با آن چه عبدالله بن عباس، در نامه‌اش به حسن بن علی علیه السلام تذکر داده بود که مردم به امید گرفتن حقشان از معاویه با تو بیعت کردند و تو در گرفتن این حق تعلل می‌کنی، هم‌خوانی نداشت.^{۵۴} عدی بن حاتم سکوت را شکست؛ مردم کوفه را به دلیل شور و شوق اولیه و سکوت پس از آن، توبیخ کرد و آنان را به شیران روز آسایش و روبه‌هان روز سختی و جنگ تشبیه کرد. بعد از او، سعید بن قیس، معقل بن قیس، و زیاد بن صعصعه هر کدام در حمایت از حسن علیه السلام سخن گفتند و حضرت بر آنان دعا کرد.

نخيله وعده‌گاه سپاه برای اعزام بود. ظاهر امر سستی و بی‌علاقگی کوفیان را نشان می‌داد. کوفیان رنگ‌پذیری خود را نشان دادند؛ نه تنها آن زمان، بلکه در قبل و بعد از آن نیز چنین کردند و در این صفت، سرآمد روزگار شدند؛ مردمانی که حرف می‌زدند و بعد از آن که سخنانشان به فاجعه تبدیل می‌شد، به اشتباه خود پی می‌بردند. به هر حال، با تشویق افراد ذکر شده، نیروهای محدودی در نخلیه گرد آمدند. این موضوع روایتی را که در کتاب کامل نقل شده است، زیر سؤال می‌برد، ابن اثیر می‌گوید: «در زمان علی علیه السلام چهل هزار تن از سپاهیان با او بیعت مرگ کردند... و چون حسن شنید که معاویه اهل شام را برای جنگ تجهیز و سوق داد او هم با همان سپاه... برای مقابله با معاویه از کوفه لشکر کشید.»^{۵۵} چون از یک سو، سخنان علی علیه السلام، شکوه او را از مردم کوفه نشان می‌دهد و از سوی دیگر، بی‌میلی مردم کوفه در پاسخ به درخواست حسن بن علی علیه السلام برای جنگ با شامیان دیده می‌شود و با گفته ابن اثیر هم‌خوانی ندارد.

حسن بن علی علیه السلام با سپاهی روانه جنگ با معاویه شد. از دیر عبدالرحمن عبیدالله بن عباس را با دوازده هزار از سپاه خود به پیشواز شامیان فرستاد. دقت در ترکیب این سپاه و سفارش‌های مؤکد حسن بن علی علیه السلام به عبیدالله بن عباس در مدارا کردن با سپاهیان و این که آنان قاریان شهر، باقی مانده افراد مورد اعتماد علی علیه السلام و آخرین گروهی بودند که دست از مقابله با معاویه برداشتند، معرفی می‌کند؛ نشان می‌دهد که اکثر آنان از صحابه و شیعیان خاندان علی علیه السلام بوده‌اند.^{۵۶}

هنگامی که امام حسن علیه السلام به ساباط رسید، در آن جا طبق رسم رهبران آگاه به وضعیت سیاسی خطبه‌ای خواند و می‌خواست با آن خطبه، وفاداری و همدلی سران کوفه را با خود محک زند. امام علیه السلام بعد از حمد و ثنای خدا فرمودند: من خیرخواه‌ترین مردم به بندگان خدا هستم و کینه‌ای از مسلمانان به دل ندارم^{۵۷} شما را به وحدت و جدایی از تفرقه دعوت می‌کنم

و در آن چه به صلاح شماست از خودتان آگاه‌ترم، پس دستوراتم را عمل کنید و مرا در اندیشه خیری که در پیش گرفته‌ام یاری کنید.^{۵۸}

مردم از این گفته حسن علیه السلام برداشت کردند که او قصد صلح دارد؛ بنابراین به او حمله کردند و اگر مردی از قبیله ربیع و سایر شیعیان به کمک او نمی‌شتافتند، از کشتن او دریغ نمی‌کردند. حسن علیه السلام به سوی مداین حرکت کرد. در بین راه، حجاج بن سنان او را کافر خواند و مجروح کرد. امام علیه السلام پس از ورود به مدائن، سعی کرد سپاه متلاشی شده را سروسامان دهد. در این هنگام، نمایندگان معاویه را به حضور پذیرفت، این افراد در راه بازگشت چنان وانمود کردند که حسن علیه السلام صلح را پذیرفته است، از این رو وحدت سپاه با این سخنان گسسته‌تر شد.^{۵۹} علاوه بر موارد ذکر شده، شایعه‌پراکنی جاسوسان معاویه در سپاه امام حسن علیه السلام، خصوصاً در طلایه سپاه، باعث شد که سران سپاه، یکی بعد از دیگری به سوی معاویه بروند و آشکارا یا پنهانی، با او تبانی کنند، حتی در نامه‌های خود، به معاویه قول دادند که یا حسن علیه السلام را دستگیر و به او تحویل دهند و یا خود غافل‌گیرانه او را بکشند.^{۶۰}

صحنه پیش رو نشان از سپاهی متلاشی می‌داد که انسجام آنان به هیچ وجه امکان نداشت، زیرا از یک سو، برق سکه‌های معاویه، حتی چشمان عبیدالله بن عباس را که دو فرزندش به دستور معاویه کشته شدند، خیره کرد^{۶۱} و از سوی دیگر، گرایش سران سپاه به معاویه و بی‌رغبتی آنان به جنگ و نیز تصور خوارج، که خون حسن را به سبب شایعه صلح‌طلبی و پذیرش آن، مباح اعلام کردند،^{۶۲} معلوم می‌کند که امام حسن علیه السلام چاره‌ای جز پذیرش پیشنهاد معاویه نداشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، اساطیر، ۱۳۶۹) ج ۵، ص ۱۸۴۵.
۲. عزالدین علی بن اثیر، *الکامل* (تاریخ بزرگ اسلام) ترجمه عباس خلیلی (تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی تا) ج ۲، ص ۲۵۱.
۳. احمد بن ابی یعقوب، *البلدان*، مترجم دکتر محمد ابراهیم پاینده (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶)، ص ۸۸.
۴. همان.
۵. احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، *فتوح البلدان*، ترجمه دکتر محمد توکل (تهران، نقره، ۱۳۶۷)، ص ۳۹۳.
۶. همان.
۷. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۵۳.
۸. محمد حسین جعفری، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴) ص ۱۳۰.
۹. طبری، پیشین، ص ۶-۱۹۹۴.
۱۰. محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، *تاریخ فخری* (در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی)، ترجمه محمد وحید گلپایگانی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷) ص ۱۱۴.
۱۱. یعقوبی، پیشین، ص ۹-۸۸.
۱۲. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۳، ص ۳۵۳-۳۵۴.
۱۳. جعفری، پیشین، ص ۳۲-۱۳۱.
۱۴. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۵۳.

۱۵. بلاذری، پیشین، ص ۴۰-۳۹۸.
۱۶. ابوحنیفه دینوری، *اخبار الطوال*، ترجمه دکتر محمد مهدوی دامغانی (تهران، نشر نی، ۱۳۷۱)، ص ۱۶۳.
۱۷. جعفری، پیشین، ص ۱۴۰.
۱۸. ابواسحاق ابن هلال ثقفی، *الغارات*، ترجمه عبدالحمید آیتی، (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱)، ص ۳۷.
۱۹. ابن قتیبه دینوری، *امامت و سیاست* (تاریخ خلفاء)، ترجمه ناصر طباطبایی (تهران، ققنوس، ۱۳۸۰)، ص ۴۷.
۲۰. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴) ج ۱، ص ۶۹۹-۷۰۰.
۲۱. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۹۷-۲۰۹۶.
۲۲. ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی، *الاعانی*، ترجمه محمد حسین مشایخ فریدنی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸) ص ۸-۴۸۶.
۲۳. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۹۷.
۲۴. احمد بن یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸) ج ۲، ص ۵۷-۵۸.
۲۵. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۴۹۳.
۲۶. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۲۹.
۲۷. همان.
۲۸. همان، ج ۶، ص ۲۱۸۸-۲۱۹۰.
۲۹. مسعودی، پیشین، ص ۵-۶۹۳۶.
۳۰. ابو محمد احمد بن اعثم کوفی، *الفتوح*، ترجمه احمد مستوفی (تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲)، ص ۹۰-۳۸۹.
۳۱. ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۷۹.
۳۲. مسعودی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱-۷۳۰.

۳۳. ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۸۰ - ۱۷۹.
۳۴. ابو محمد احمد بن اعثم کوفی، پیشین، ص ۴۱۳.
۳۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۱۳ - ۱۴.
۳۶. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴۰۵ - ۲۴۰۴.
۳۷. ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۸۳ - ۱۸۲.
۳۸. همان، ص ۱۸۹.
۳۹. نصر بن مزاحم منقری، **پیکار صفین**، ترجمه پرویز اتابکی (تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰)، ص ۱۵ - ۱۶.
۴۰. مسعودی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۹.
۴۱. عزالدین عبدالله بن محمد بن محمد بن الحدید، **شرح نهج البلاغه**، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی (تهران، نشر نی، ۱۳۶۷) ج ۱، ص ۳۸ - ۲۳۷.
۴۲. ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص ۱۸۹.
۴۳. ابن هلال تقفی، پیشین، ص ۲۹ - ۳۱.
۴۴. ابن اعثم کوفی، پیشین، ص ۷۰۶ - ۷۰۸.
۴۵. ابن هلال تقفی، پیشین، ص ۷۷ - ۷۸.
۴۶. همان، ص ۹۲ - ۹۵.
۴۷. خیرالدین الزرکلی، **الاعلام** (بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶) ج ۲، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.
۴۸. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۲۷۱۳.
۴۹. لوط بن یحیی بن سعید العامدی الازدی کوفی، **تاریخ ابومخنف** (بیروت، دارالمحجّه البیضا، ۱۴۱۹) ج ۱، ص ۴۸ - ۳۴۶.
۵۰. ابن اعثم کوفی، پیشین، ص ۷۵۵.
۵۱. در فتوح ابن اعثم همین نامه بدون شرط آمده است: ابن اعثم، پیشین، ص ۷۲۰.
۵۲. محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) **الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد**، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی (تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی تا) ج ۲، ص ۵۳.
۵۳. ابوالفرج علی بن حسین بن محمد اصفهانی، **مقاتل الطالبیین**، ترجمه هاشم رسولی

- محلالتی (تهران، کتابفروشی صدوق، بی تا)، ص ۴۷ - ۴۹.
۵۴. ابن اعثم کوفی، پیشین، ص ۵۶ - ۷۵۵.
۵۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۲۴۴.
۵۶. ابوالفرج اصفهانی، مقابل الطالبین، ص ۵۵.
۵۷. شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۷ - ۸.
۵۸. ابوالفرج اصفهانی، ص ۵۷.
۵۹. همان.
۶۰. شیخ مفید، پیشین، ص ۱۰.
۶۱. همان.
۶۲. همان.

منابع

- ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالله بن محمد بن محمد بن محمد، شرح نهج البلاغه، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۱ (تهران، نشر نی، ۱۳۶۷ش).
- ابن اثیر، عزالدین علی، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام)، ترجمه عباس خلیلی (تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی تا).
- ابن طباطبا، محمد بن علی، تاریخ فخری (در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی) ترجمه محمد وحید گلپایگانی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش).
- ابن هلال ثقفی، ابوالاسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید، الغارات، ترجمه عبدالحمید آیتی (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ش).
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)، ناصر طباطبایی (تهران، ققنوس، ۱۳۸۰ش).
- ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، دکتر محمود مهدوی دامغانی (تهران، نشر نی، ۱۳۷۱).
- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، مقاتل الطالبین، ترجمه هاشم رسولی محلالتی (تهران،

- کتابفروشی صدوق، بی تا).
- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، **الآغانی**، ترجمه محمدحسین مشایخ (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش).
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، **فتوح البلدان**، ترجمه دکتر محمد توکل (تهران، نقره، ۱۳۶۷ش).
- جعفری، محمدحسین، **تشیع در مسیر تاریخ**، ترجمه دکتر سید محمدتقی آیت‌اللهی (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴).
- الزرکلی، خیرالدین، **الاعلام**، ج ۲ (بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶م).
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، **تاریخ الرسل والملوک**، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، اساطیر، ۱۳۶۹ش).
- العامدی الازدی کوفی، لوط بن یحیی بن سعید، **تاریخ ابومخنف**، ج ۱ (بیروت، دار المحجة البيضاء، ۱۴۱۹ق).
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، **مروج الذهب ومعادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱ (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴).
- مفید، شیخ محمد بن محمد بن نعمان، **الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲ (تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی تا).
- منقری، نصر بن مزاجم، **پیکار صفین**، ترجمه پرویز اتابکی (تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ش).
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، **البلدان**، ترجمه دکتر محمد ابراهیم پاینده (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶).
- _____، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج ۲ (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸).